

گوته و حافظ*

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشکده ادبیات

شاعران و سخنگویان بزرگ در افکار و آثار خود حقایق فلسفی هم بیان کرده‌اند و خود قریحه فلسفی داشته‌اند. بیجهت نیست که ما ایرانیان از «حکیم» فردوسی و «حکیم» عمر خیام سخن بمیان می‌آوریم. نهایت اینکه شاعر مسائل غامض فلسفی را بدون طول مقال و بحث و استدلال بزبان زیبا و ساده ادب تقریر میکند.

گوته شاعر نامی آلمانی که صد و سی و چند سال پیش رخت از اینجهان بر بست یکی از آن شاعران حکیم یا میتوان گفت از حکیمان شاعر بود. بسا حقایق و لطایف حکمی که او در سلک شعر آورد و معانی بلند را در عبارات شیوای دلپسند ذکر کرد و در آنباب چنان کامیاب شد که فلاسفه و تاریخنویسان فلسفه در شرح مطالب خود از سخنان بدیع بلیغ او استشهاد میکنند. *انسانی و مطالعات فرهنگی*

در روزگار دانشجویی در دانشگاه برلین سر دسهای پرفسر نامی عصر یعنی (روته) (Roethe) که در آنزمان رئیس آن دانشگاه هم بود میرفتم و از بیانات وافی سودمند او که در باب گوته بود بهر مند میشدم و در آنموقع بود که نسبت به ارتباط گوته با خاور زمین بحکم طبیعت توجه خاص پیدا کردم و ضمن مطالعات در اینموضوع معلوم شد بسال ۱۸۱۲ میلادی که گوته در شهر «ینا» میزیست اتفاق افتاد که از نظر آن ارتباط اهمیتتی بسزا داشت و آن عبارت بود از اینکه چون در آنسال ناپلیون در روسیه شکست خورد و برگشت سربازان روسی در پیگیری او رو ببلاد غربی

* ترجمه سخنرانی آقای دکتر شفق که در هفته ایران و آلمان بزبان آلمانی ایراد شده است.

آوردند و دسته‌ای از آنان به «ینا» وارد شد که گوته در آنجا بود. میان اینان تعدادی از مسلمانان قفقاز وجود داشت که لازم آمد برای آنان بمنظور اقامه شعائر دینی مسجدی موقت ساخته شود و روزیکه آنان در مسجد مزبور مشغول نماز بودند به تصادف عجیبی گوته از آنجا گذر کرد و آن آیین روحانی را مشاهده کرد و به تفکر احترام آمیز فرو رفت و گویا در آنموقع بود که از همگنان پرسید معنی اسلام چیست و قول معروف خود را گفت که: «اگر اسلام بمعنی تسلیم در برابر خداست پس ما همه مسلمان زندگی میکنیم و مسلمان می‌میریم!» بعید نیست بعدازین آزمایش روحی باشد که آن سخنگوی بزرگ مطالعات خود را درباره خاور زمین بیشتر و فراختر کرد و مخصوصاً بموضوع اسلام و ایران پرداخت و به ترجمه‌های قرآن مانند آنچه مگرلین (Megerlin) و ماراچی (Maracci) و سیل (Sale) بجا آورده بودند توجه کرد.

در همان سالها بود که علاقه قلبی او نسبت باین مسائل تصادف کرد با انتشار کتاب خاورشناس اطریشی یعنی (هامرپورگشتال) در باب ادب ایران و در آن کتاب بود که شاعر مطالبی درباره حافظ، که نام او را شنیده و اخباری و آثاری در جراید دیده بود، بر خواند و ترجمه‌هایی از اشعار او را مطالعه کرد و آن اشعار در دل او چندان اثر کرد که گوی خود را در برابر نور عرفان خواجه شیرازی باخت و دیوانه‌وار بعشق ابکار افکار حافظ گروید و خود در همان آغاز کار چنین نوشت: «در سالهای اخیر ترجمه اشعار حافظ از هامرپورگشتال بدست من رسید و با اینکه پیش از آن از قطعاتی که از انتشار مییافت بهر مند نشده بودم اینبار اشعار مذکور چندان اثر در من کرد که دیدم نمیتوانم در برابر آن حاصلی از من بوجود نیاید پس دل بر آن نهادم که سهم خود را ادا کنم و آنچه آن اشعار از حیث لفظ و معنا درون من جایگیر شد و معانی مشابه در من فرا آورد بالطبع از این جهان محسوس که خود را در نفس القا میکرد گریختم و به جهانی معنوی پناه بردم تا آنچه میل و استعداد و اراده من یاری کند در آن جهان سهم کردم».

بنظر من در این مورد صحبت از میل و استعداد و اراده تنها نیست واقع امر اینست که حقیقتی واحد در نهاد هر دو شاعر بزرگ جایگیر بوده و در عمق روح آندو وجود داشته و علت گرایش گوته به حافظ همان شباهت معنوی و قرابت روحی بوده است که با وجود یک مسافت مکانی بین ایران و آلمان و یک فاصله زمانی قریب ششصد سال باز همدلی و همداستانی آنان بظهور رسیده است گوی تعظیم تذکر افلاطونی که وقتی در عالم ذره ای ارواح عالیه زیر تابش انوار الهی با هم بوده و از یک منبع فیض مستفیض میشده اند و آشنایی دیرین روانی بین افراد آزاده جهان ازل سرچشمه میگیرد درست است و گرنه چگونه ممکنست با چنان دوری زمانی و مکانی آنهمه خویشی روحی و روحانی وجود داشته باشد بخدیکه گوته در شعر حافظ آینه افکار و نمایش احساسات خود را دریابد و در یک عالم ذوق سنخیت روانی و یگانگی وجدانی حصول یابد و زمان و مکان در برابر چنان سنخیت فطری ناپدید گردد. به چنان جهان آسمانی است که نه تنها گوته بلکه هر روح بزرگی پناه میبرد تا از حدود و قیود این جهان محسوس پای فراتر نهد و در فضای آزادی معنوی با پرو بال شعر و ذوق به پرواز درآید. چنین جهان بیکران حقیقت و زیبایی بود که گوته در شعر حافظ کشف کرد و دست بدست همذوق و همدل ایرانی خود داد و در فضای بی پایان آن تکاپوی کرد و درین تکاپو اشعاری نوین بیاد حافظ سرود و مجموعه اشعار را با راهنمایی خاورشناسان زبانندان آلمانی: «الدیوان الشرقي للمؤلف العربی» نام نهاد!

یکی از مشابتهای عمیق بین گوته و حافظ همانا در عقیده دینی آندو دیده میشود که جنبه جهانی دارد. آهنگ و تعادلی را که گوته در زندگانی حضرت پیامبر اسلام که جهات دنیوی و اخروی را تألیف کرده بود، مشاهده میکند، و این حقیقت را در قطعه معروف خودش بعنوان «سرود محمد» به زیباترین وجهی بسط میکند بدون تردید مطابق روح عرفانی حافظ است و اگر وی این قطعه را میخواند از صمیم قلب تصدیق میکرد. زیرا ارواح بزرگ جهانین در مقامی فوق تضادهای زمینی و آسمانی

قرار دارند و میتوانند وحدت را در کثرت درک کنند . همین فکر بلند جهانگیر در دیوان شرقی و غربی گوته نیز جلوه گر است و اشعاری در آن روح عرفانی حافظ را منعکس میسازد و قطعه‌ای مانند « سرود محمد » از همان سرچشمه معنوی آب خورده که بنظر من کمتر کسی از دانشمندان خاورشناس حقیقت امر پیامبر اسلام را باندازه گوته پنهان کرده است . در نتیجه این نوع بلند نظری و فکر جهانی بود که گوته بسال ۱۸۲۶ یعنی شش سال پیش از مرگش این قطعه را هم ضمیمه دیوان ساخت :

« کسیکه خود و دیگران را شناخت

باین حقیقت پنهان خواهد برد که

خاور و باختر از هم جدا نیستند »

کاش برای ما امکان داشت تفصیل زندگانی حافظ را میدانستیم چنانکه زندگانی گوته را میدانیم . در اینصورت مسلماً مشابهتهای جالبی کشف میکردیم و موضوع « الارواح جنود مجنّده » را بار دیگر متوجه میشدیم . با اینهمه از اخبار نادری که داریم و از مطالعه اشعار هر دو بزرگ بان نوع مشابهتها برمیخوریم . مثلاً تصادفی بنظر نمیآید که هر دو شاعر در سن پیدشرفته خود بیک مرحله نشاط جوانی عود میکنند و گویی در خود حیات نوین احساس میکنند . گوته میگوید :

« ای پیر با نشاط : ملول مباش

اگر هم مویت سفید شده در عشق پایدار باش »

درست نظیر همین حافظ گوید :

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد !

چیزی که حیرت آوراست و تنها آنرا میتوان از نظر مشابهت روحی و ازلی توجیه کرد اینست که تعدادی از اشعار گوته که از حیث مضامین شباهت با اشعار حافظ دارد پیش از آشنایی او با حافظ سروده شده است که من در طی مطالعه اشعار متفرقه گوته با آنها برخورددم و برخی را اینک ذکر میکنم :

هر دو شاعر از عشق سخن میگویند و هر دو جهان عشق را کناری و کرانی نمی‌بینند. حافظ گفت:

بحریست بحر عشق که هیچش کنار نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

گفته گفت: «ای عشق تو تاج زندگی و خوشی بے آرام هستی».

گفته در مطالعه دلهای بے مهر و ذوقهای بیرمق گفت:

کسیکه نه عشق میورزد و نه اشتباه میکند بهتر است بخاک رود!

حافظ گفت:

هر آنکسی که در اینخانه نیست زنده به عشق بر او چو مرده بفتوای من نماز کنید

هر دو شاعر در مواردی جهان و زندگی مردمان را تابع تقدیر و اسیر طالع شمردند

و راهی از چار دیوار قسمت به بیرون نیافتند. گفته گفت:

«ما در دایره محدودی محصوریم موجی ما را بر میدارد و فرود میآورد و سرانجام

فرو میرویم».

همچنین: «ما همه ناچاریم دوران هستی خود را بموجب قوانین سخت ثابت

بپایان بریم».

حافظ عین این مضامین را در چنین سخنانی بیان کرد:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

ساقیای می ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند

هر دو شاعر گاهی از گیر و دار و قیل و قال دوری گزیدن و کنار کشیدن و تنهایی

جستن می‌خواهند حتی گفته که عمری شاد و بانشاط زیست در قطعه‌ای از کشمکش

زندگی اظهار ملال کرد و از خدا آرامش درون خواستار شد و باز چنین گفت:

« مرا با پیاله‌ام تنها بگذارید که مرد در تنهایی نشاط پیدا میکند » :

حافظ گفت :

حاليا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم!
 بدیهی است چنانکه اشارت رفت مشابتهای دو شاعر از یک سرچشمه روحانی
 سر میگیرد و آنرا واقعاً باید سرچشمه عرفان محسوب داشت هر دو شاعر عارف مشرب
 و بینا دل بودند و جهانرا از نظر وحدت عرفانی نگریستند و یگانگی همه چیز را بچشم
 نهانین دیدند . عرفان گوته در اشعارش بخصوص در جلد دوم منظومه « فاوست »
 مشهود است . روی همین ذوق عرفانیست که هر دو شاعر علم مرسوم اکتسابی را برای
 دریافتن حق و حقیقت کافی ندانستند . گوته از زبان فاوست چنین گفت :

« من اکنون فلسفه و حقوق و پزشکی حتی متأسفانه کلام را فرا گرفته‌ام ولی
 همان احمق که بودم » !

حافظ در بعض ابیات نغز همان منظور را اظهار کرد :

« بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد »

هر دو شاعر نسبت به ظاهر و ظاهر پرستی ولو علم ظاهری باشد اعتراض کردند
 و صاحب‌دلان را بیاطن فرا خواندند . گوته گفت : « باطن فریبی
 در باطن آدمی هم جهانی هست » .
 حافظ گفت :

سالمها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد!

اعتراض بظاهر پرستی و اعتراض از جهان نمایشگر نتیجه مستقیم همین
 باطن پرستی است از این نظر است حتی تظاهرهای مذهبی را سرزنش کردند و مخصوصاً
 منافق و نادرستی را که زیر پوشش مذهب پنهان داشته میشد فاش ساختند . گوته
 در (فاوست) از زبان (میفیستو) گفت :

« بانوان عزیز : این کلیسا یک معده دارد که هر مال حرام را هضم میکند ! »

با این سخنان برندگان و خورندگان وجوه دینی که خود را بالباس کشیشی آراسته بودند مورد انتقاد و اعتراض و اعتراض قرار داد. بهمان شیوه حافظ گفت:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به زمال اوقافت!

نمیخواهم این مختصر را بدون ذکر بزرگترین وجه اشتراك معنوی این دو گوینده حکیم پایان برم و آنهم اشتراك آندو در عقیده و تعلیم اساسی عرفانست که عبارت باشد از وحدت جهان. بینش عارفانه از مرحله کثرت جهان و اختلاف مردمان میگذرد و همه جا و در همه چیز جز یک حقیقت که حقتعالی است نمی بیند و ازین نگرش بلند اختلافات و خصوصیات ملل را نیز زاید و سطحی و کودکانه تلقی میکند و از آن با قهر خند یاد میکند حافظ بلند نظر در اشعار آسمانی خود بارها به این حقیقت بزرگ اشاره کرد:

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کشت
همچنین:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
گفته در دیوان شرقی و غربی این مقصود آسمانی را با کسب الهام از قرآن کریم
چنین شرح داد:

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

سرزمینهای شمال و جنوب

در دست و امان اوست

که اشاره است به آیه مبارکه: *ولله المشرق والمغرب (سوره ۲ آیه ۱۰۹)* و آیه مبارکه: *فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء (سوره ۳۶ آیه ۸۳)*.